

درسگفتار نظریه و روش تحلیل گفتمان

مصطفی مهرآیین

موسسه رخداد تازه

اجازه بدین پیش از آغاز دوره به طرح چند نکته کلی در خصوص وضعیت تحلیل گفتمان در ایران پردازم و بعد وارد بحث اصلی کلاس شوم. البته در این بین نکته ای هم در خصوص رسالت سیاسی تحلیل گفتمان خواهم گفت که دوست دارم به این نکته به خوبی فکر کنید. در ایران تحلیل گفتمان، ۱۰-۱۲ سال است که طرح شده است. اما باید به نکته هایی توجه کرد. اول اینکه بسیاری از کمی کاران می گویند که کسانی که روش کمی بلد نیستند به گفتمان روی می آورند که حرف بی جایی است. کارهای کمی بسیار سطحی و عام است در مقابل تحلیل گفتمان. دنیای تحلیل گفتمان، به خصوص تحلیل گفتمان انتفادی، پر از خلاقیت است. انتقادی بودن این روش حامل خلاقیت بسیار است و می شود گفت که تحلیل گفتمان نیازمند یک دانش تفسیری گسترده است. نیازمند این است که کسی که این کار را می کند داستان گوی قوی ای باشد. یک دیدگاه دیگر این است که کسانی که تحلیل گفتمان کار می کنند، پست مدرن و مغشوش اند، ذهن منظم ندارند. در حالی که تحلیل گفتمان هیچ ربطی به پست مدرنیسم ندارد و تحلیل گفتمان کاملا ساختارگرا است. پست مدرنیسم اصولا پیوند خورده با پساساختارگرایی است. آنها به هیچ عنوان، روش منظم تحقیق ندارند. دو رویکرد مختلف به ساختارگرایی اند. هیچ پیوندی میان بحث های گفتمانی و تشویش ذهنی وجود ندارد. باید این را گفت که پست مدرنیسم هم در ایران تبدیل به یک موقعیت مشوش ذهنی شده است. نقد دیگر این است که کسانی که تحلیل گفتمان کار می کنند، مغلق گو اند. کار تحلیل گفتمان اصولا از جنس تفسیر و شفاف حرف زدن است و شما باید به صورت نظام مند حرفتان را بیان کنید. نقد دیگر این است که تحلیل گفتمان یعنی فوکویی بودن. این هم حرف بی جایی است. این روش تنها به فوکو مربوط نیست و ریشه های عمیق تری دارد. نظریه فوکو تنها یک رویکرد است. این ها روایت های منفی بود که از تحلیل گفتمان در ایران شده است. در ادامه دوره نشان خواهم داد که تحلیل گفتمان به چه میزان کارآمد است و چقدر می توان بر مبنای این نظریه و رانی کمک کرد. اما نکته ای که در خصوص رسالت سیاسی تحلیل گفتمان باید به آن اشاره کنم این است. کسانی که وارد بحث تحلیل گفتمان می شوند باید یک درگیری و حساسیت خاصی با سه مفهوم داشته باشد: ۱- مسوولیت اخلاقی، ۲- منافع (خیر اجتماعی)، و ۳- ایدئولوژی. تحلیل گفتمان بیش از آنکه مربوط به اسلوب های تحقیق در علوم اجتماعی باشد یا اینکه گفته شود نوعی دانش است، بیشتر مربوط به آرمان و هدفی است که مترصد تغییر جامعه می باشد. البته که تحلیل گفتمان پیش از هر چیزی توضیح دهنده ی نظم گفتمانی

گفتارها است. تحلیل گفتمان در پی تشریح منطقِ درونیِ نظام های گفتمانی است. با اینحال، باید به این نکته توجه کرد تحلیل گفتمان بیش از هر چیز در پیوند با مشکلات اجتماعی است. مفروض تحلیل گفتمان آن است که در زندگی اجتماعی یک گروه از مردم از پیامدهای نظام های گفتمانی رنج می کشند. این گروه از مردم از پیامدهای چنین نظام هایی رنج می کشند. پس دلیل اینکه می گوئیم تحلیل گفتمان یک کار سیاسی است در این اصل ریشه دارد که تحلیل گفتمان توسط هر محقق به درگیری آن محقق با آن نوع از رنج های مردم باز می گردد که جزء پیامدهای نظام های گفتمانی هستند. تحلیل گفتمان وظیفه ی خود را تحلیل انتقادی کسانی که در قدرت اند و کسانی که مسوولیت دارند و در عین حال کسانی که ابزارها و وسایل حل مشکلات را دارند، می داند. از این رو، تحلیل گفتمان برای حل کردن این مشکلات، بلافاصله می آید به سمت نقد افراد مسوول و نشان دادن ابزارها و فرصت های حل یک مساله. بنابراین، تحلیل گفتمان تنها یک رویکرد نظری و توصیفی نیست. یک دیدگاه ایجابی هم هست. در اینجا مفهوم گفتمان پیوند می خورد با مفاهیم جدی تری چون مقاومت، سیاست و خلاقیت و آنچه به میانجی آن می توان تغییر داد. در واقع نظام های گفتمانی، نظام های زبانی در خصوص خیرهای اجتماعی هستند. به شما می گویند که چه کسی به این خیرها می رسد و چه کسی از آنها محروم است. وقتی می خواهید حیات اجتماعی کودکان را بررسی کنید، باید کودک را به عنوان یک سازه ی اجتماعی ببینید و نه یک کودک عینی و واقعی. کودک در جهان زبان خلق شده است. ذهن کودک، روابط اش با پدر، مادر، نهادها می شود صورت بندی زبانی کودک در برهه ای از تاریخ. بنابراین در حیطه ی گفتمانی باید سازه ی گفتمانی آن را بیرون کشید. وقتی می گوئیم که تحلیل گفتمان به معنای خیر اجتماعی و یا منافع به معنای دورکیمی اش است، خیرهای اجتماعی دقیقاً با سیاست پیوند می خورند. باید دید چه کسانی خیر اجتماعی بهشان تعلق می گیرد و به چه کسانی این خیر تعلق نمی گیرد. در واقع، هرگونه رویکرد نظری، پژوهشی، گفتمانی برای برهم زدنِ نظمی که خلق شده است، سیاسی است. وقتی شما بر مساله ی زنان سرپرست خانواده کار می کنید؛ زنان سرپرست یک سازه ی گفتمانی است. در حالیکه بیرون از این سازه هم زنانی اینچنین به صورت عینی وجود دارند. ما به آنچه در زبان وجود دارد کار داریم. مقولات زبانی در گفتمان مهم اند. چنین زنی را شما به میانجی زبان می سازید. آنهم از طریق دوگانه سازی ها: یک زن خانوار داریم که شوهر دارد و شوهر مخارج خانه را تأمین می کند. و دیگری زنی بی سرپرست است که خود مخارج خود را تأمین می کند. اولی ناتوان است، دومی توانا گویی. اولی می شود مثبت و سالم. دومی می شود

منحرف چرا که با روابط آزاد پیوند می‌خورند. این‌ها نه اینکه گزاره‌هایی مربوط به اعتقادات من باشد، بلکه مربوط به قواعد بهزیستی است. در قواعد بهزیستی اینگونه زنان با نداشتن حق تحصیل پیوند می‌خورند. زنانی که عمدتاً حق مسلمی برای سرپرستی از کودک را ندارند. این قواعد است که خودشان قانون می‌شوند و قوانین است که بخش زیادی از گفتار را می‌سازند.

۱) مقدمه

در این دوره، من در پی پاسخ دادن به این پرسش هستم که یک گفتمان از چه مولفه‌های زبانی فرمی و محتوایی برخوردار است و در نهایت چه جهان معنایی را بر ما آشکار خواهد ساخت. بی‌شک برای پاسخ گفتن به این پرسش توصیفی-تفسیری که یک گفتمان از چه مولفه‌های زبانی فرمی و محتوایی برخوردار است و در نهایت چه جهان معنایی را بر ما آشکار خواهد ساخت باید به دنبال نظریه‌های گفتمان رفت و کوشید با استفاده از توان توصیفگری-تفسیری آنها در برخورد با مفهوم گفتمان نشان داد که گفتمان مورد پژوهش ما از چه نظم درونی فرمی و محتوایی برخوردار است و نظام معنایی نهفته در آن در رابطه بینامتنی با کدامین گفتمان‌های رقیب شکل گرفته است. ما در ادامه ایندرسگفتار، این کار را با شرح نظریه زبانشناختی سوسور، باختین و هلیدی، به عنوان سه نظریه پرداز کلی در حوزه تحلیل گفتمان، آغاز خواهیم کرد و پس از آن با توضیح مفروضات بنیادی نظریه گفتمان و نظریه گفتمان جیمز پل گی، فرکلاف و روث وداک نشان خواهیم داد که بنا به نظریه گفتمان این سه متفکر در توصیف منطق درونی گفتمان، یک گفتمان از چه نظم درونی برخوردار است و چگونه می‌توان با تشریح نظم درونی آن نشان داد که این گفتمان سخن از کدام نظام معنایی می‌گوید. مثالی که خواهیم زد هم مربوط به تحلیل گفتمان وصیت نامه شهیدان است که اخیر درگیر کار بر روی آنها هستیم.

۲) نظریه زبانشناختی فردینان دو سوسور

بی‌هیچ تردید، می‌توان مدعی شد نظریه گفتمان ریشه در اندیشه‌های فردینان دو سوسور، زبان‌شناس ساختارگرای سوئیسی، درباره ماهیت «رابطه‌ای» نشانه‌ها دارد. تا قبل از طرح دیدگاه‌های سوسور و صورتبندی نظریه زبانشناسی ساخت‌گرا توسط وی، زبان‌شناسان اغلب به بررسی تاریخی زبان و تحولات آن می‌پرداختند. توجه زبانشناسان عمدتاً معطوف به موارد واقعی کاربرد زبان - اعم از گفتاری یا نوشتاری - توسط مردم و بررسی تغییرات شکل گرفته در واژه‌ها، آواها، معانی کلمات و نحو زبان بود. به عنوان مثال، آن‌ها علاقمند بودند بدانند چرا و چگونه

weg انگلیسی باستان به way در انگلیسی جدید تبدیل شده است و یا این که چگونه فعل to have در انگلیسی جدید از haben در انگلیسی باستان منشاء گرفته است. سوسور در مقابل زبان‌شناسی تاریخی (زبان‌شناسی در زمانی) که به بررسی تغییرات زبان‌های خاص در طی تاریخ می‌پرداخت، زبان‌شناسی همزمانی را مطرح ساخت. سوسور معتقد بود وظیفه زبان‌شناسی نه بررسی تاریخی و در زمانی زبان، بلکه مطالعه همزمانی و ایستا «ساختار زبان» در یک لحظه معین از زمان می‌باشد. سوسور در اثر دوران ساز خود با نام «دوره زبان‌شناسی عمومی» نخست خود زبان را تعریف می‌کند. تعریف او غیر معمول بود. او در تعریف خود از زبان سه سطح فعالیت زبانی را مشخص می‌کند: «لانگاژ» (مطلق زبان)، «لانگ» (زبان) و «پارول» (گفتار). بنا به نظریه سوسور، «لانگاژ» وسیع‌ترین وجه زبان است زیرا کل قوه نطق انسان، چه فیزیکی و چه ذهنی، را در بر می‌گیرد. بنابراین، این حوزه چنان وسیع و تعریف نشده است که نمی‌توان به مطالعه نظام دار آن پرداخت. منظور سوسور از «پارول» همان کاربرد شخصی زبان بود. سوسور گفته‌های فردی ما را «پارول» می‌نامد. سوسور معتقد بود وظیفه زبان‌شناسی بررسی «پارول‌ها» یا کاربرد زبان توسط مردم نیز نمی‌باشد. موضوع اصلی مطالعات زبان‌شناختی باید «لانگ» یا «نظام زبانی» باشد. «لانگ»، زبان است به معنایی که وقت حرف زدن از «زبان» فارسی یا «زبان» انگلیسی در نظر داریم. لانگ، ساختار بنیادین زبان است که نزد همه کاربران آن مشترک است و کاربران زبان را قادر می‌سازد تا بتوانند به تولید انواع متفاوت تولیدات زبانی اعم از آوا، جمله، عبارت، گزاره و بپردازند. سوسور معتقد بود «ساختار» زبان مقدم بر مصادیق واقعی زبان است. «ساختار» زبان وجه اجتماعی زبان است: نظامی مشترک است که ما به عنوان گویش‌ور (ناخودآگاهانه) آن را به کار می‌گیریم. او اعتقاد داشت هدف واقعی مطالعات زبانی بررسی همزمان «نظام» زبان می‌باشد. زبان‌شناسی باید بتواند عناصر این نظام و روابط و قواعد حاکم بر آن‌ها را کشف نماید.

تلاش سوسور برای شناخت ویژگی‌های «لانگ» او را به سمت ارائه دیدگاه‌هایی هدایت کرد که تا امروز به عنوان اصول و مبانی زبان‌شناسی ساخت‌گرا شناخته می‌شوند. او در ابتدا این ایده را مطرح ساخت که «لانگ» را باید «نظامی از نشانه‌ها» دانست. سوسور برای روشن ساختن این ایده کلی مجبور به توضیح دو مساله دیگر شد: (۱) نشانه زبان‌شناسانه چیست؟ و (۲) چه نوع روابطی میان نشانه‌ها در نظام زبان وجود دارد. در واقع هدف اصلی سوسور، به عنوان یک زبان‌شناس ساخت‌گرا، کشف «روابط» میان نشانه‌ها بود؛ روابط ثابتی که انسان‌ها را قادر می‌سازد با بهره‌گیری از آن‌ها به تولید محصولات متنوع زبانی بپردازند. نشانه‌ها و روابط دو مفهوم کلیدی نظریه زبان‌شناختی

سوسور بودند. سوسور در پاسخ به این پرسش که نشانه زبان‌شناسانه چیست؟، این پاسخ را مطرح ساخت که هر نشانه ترکیبی از یک دال (صوت - تصویر) و یک مدلول (مفهوم) است. «دال» برای سوسور دریافتی حسی است. کلمه گفته شده جنبه شنیداری و کلمه نوشته شده جنبه دیداری دارد. «مدلول» مفهوم یا معنای مرتبط با دریافت حسی است. کلمه «کتاب» دال و مفهوم یا صورت ذهنی کتاب مدلول آن است. سوسور معتقد بود رابطه میان دال و مدلول رابطه‌ای اختیاری، دلخواهانه و آزاد است. او این دیدگاه را در مقابل این ایده عام متداول مطرح ساخت که رابطه میان واژه‌ها و معانی آن‌ها رابطه‌ای «طبیعی» است. فهم متعارف به ما می‌گوید دنیا از اشیایی ساخته شده که وجود مستقلی از یکدیگر دارند و با نامی که ما به آن‌ها داده‌ایم به طور طبیعی سازگار هستند. این سخن بدان معناست که مثلاً حیوانی به نام سگ خاصیت یا حالتی دارد که واژه «سگ» بی‌چون و چرا باید برای آن به کار رود، اما سوسور می‌گوید هیچ رابطه مستقیم یا علت و معلولی میان نشانه‌ها و مصادیق آن‌ها وجود ندارد. اگر رابطه میان دال و مدلول رابطه‌ای طبیعی باشد، باید، به عنوان مثال، در تمامی اجتماعات بشری به یک حیوان چهار دست و پای پشمالو، «سگ» بگویند، در حالی که مردم فارسی زبان به آن «سگ» می‌گویند و مردم انگلیسی زبان آن را dog می‌نامند. منظور سوسور از این که رابطه میان دال و مدلول رابطه‌ای اختیاری و دلخواهانه است، آن بود که رابطه میان دال و مدلول، رابطه‌ای است که به طور اجتماعی و فرهنگی تعریف می‌شود - البته این رابطه بعداً تبدیل به یک «قرارداد» ثابت می‌شود و تمامی افراد بعدی که از یک دال استفاده می‌کنند، آن را در همان معنای تعریف شده نخستین به کار می‌گیرند. دیدگاه سوسور در خصوص «اختیاری و دلخواهانه» بودن رابطه میان دال و مدلول، همچنین، اشاره به این مساله دارد که «معنامندی» نشانه‌ها نه به خاطر کاربرد ارجاعی شان، بلکه به خاطر کارکردشان در نظام زبان‌شناسانه موجود در هر موقعیت زمانی و روابطی است که میان آن‌ها در درون نظام زبان‌شناسانه برقرار می‌باشد. در نظر سوسور، نشانه‌ها بدواً و قبل از هر چیز به یکدیگر ارجاع داده می‌شوند. در چارچوب نظام زبانی، هر چیز بر اساس روابط قوام می‌یابد. به تعبیر دیگر هیچ نشانه‌ای به تنهایی معنادار نمی‌گردد، بلکه در ارتباط با سایر نشانه‌ها معنادار می‌شود. معنای یک نشانه زبانی به رابطه آن با سایر نشانه‌ها بستگی دارد. می‌دانیم که «سه» فقط به دلیل رابطه‌اش با «یک»، «دو»، «چهار» و غیره معنا می‌دهد. «غنی» معنا ندارد مگر آن که «فقیری» در کار باشد؛ وجود «قرمز» منوط به وجود «سبز» است. سوسور معتقد بود معنایی که ما در زبان ایجاد کرده یا می‌یابیم، معنایی رابطه‌ای محسوب می‌شوند. به اعتقاد سوسور، نشانه‌ها اجزای مثبت نیستند؛ نشانه‌ها ارجاعی نبوده، بلکه تنها به خاطر رابطه با دیگر

نشانه‌ها (رابطه تقابلی، رابطه همنشینی، رابطه جانشینی) واجد معنای خویش می‌شوند. هیچ نشانه‌ای یک معنای خاص خود ندارد. نشانه‌ها در چارچوب یک نظام وجود دارند و از رهگذر رابطه خود (شبهت و تفاوت) با دیگر نشانه‌ها معناآفرینی می‌کنند. دقیق‌ترین مشخصه مفاهیم وجود چیزی است که در مفاهیم دیگر وجود ندارد: چراغ «قرمز» دقیقاً «نه - سبز»؛ و چراغ «سبز»، «نه - قرمز» است. به اعتقاد سوسور، «ویژگی اختیاری نشانه‌ها بدان معناست که معنای نشانه‌ها از مرجع بیرونی آن‌ها گرفته نمی‌شود، بلکه معنا حاصل رابطه یک نشانه با دیگر نمادها یا دال‌ها در درون یک رمزگان گفتمانی است».

در خصوص انواع روابط میان نشانه‌ها در درون نظام زبان نیز سوسور به دو نوع رابطه بنیادی اشاره می‌کند: (۱) رابطه همنشینی، (۲) رابطه جانشینی. رابطه همنشینی به توالی نشانه‌ها در زنجیره گفتار یا نوشتار و رابطه افقی آن‌ها با یکدیگر اشاره دارد. رابطه جانشینی به رابطه عمودی نشانه‌ها با یکدیگر یعنی امکان جانشین شدن هر یک از نشانه‌های موجود در یک زنجیره گفتاری یا نوشتاری با نشانه‌های دیگر اشاره دارد. سوسور معتقد بود معنای هر یک از نشانه‌های موجود در یک زنجیره گفتار یا نوشتار در رابطه با نشانه‌های پیش و پس از خود یا هر دوی آن‌ها مشخص می‌شود.

۳) نظریه زبان‌شناختی - گفتمانی میخائیل باختین

آن بخش از اندیشه سوسور که باختین با بازاندیشی در آن نظریه «منطق گفتگویی» خود را بنیان نهاد، این ایده اصلی سوسور در خصوص نشانه زبان‌شناسانه بود که رابطه میان دال و مدلول در نشانه‌های زبانی رابطه‌ای اختیاری و دلخواهانه بوده و معنمندی نشانه‌ها نه به خاطر کارکرد ارجاعی‌شان، بلکه به خاطر کارکردشان در نظام زبان‌شناسانه موجود در هر موقعیت زمانی و روابطی است که میان آن‌ها در درون نظام زبان‌شناسانه برقرار می‌باشد. باختین در مخالفت با ایده سوسوری «روابط بین نشانه‌ها درون نظامی بسته»، این استدلال را مطرح ساخت که زبان‌شناسی و نظریه ادبی باید بکوشد این مساله را تبیین کند که چگونه گفته‌های انضمامی در بسترهای اجتماعی - فرهنگی مشخص تولید می‌شوند. باختین در بررسی آثار فرمالیست‌ها که در پی تشریح «ادبیت» آثار ادبی بودند و اندیشه سوسور که درصدد تبیین زبان به عنوان یک نظام هم‌زمانی بود، به این نتیجه رسید که آنچه این هر دو رویکرد از آن غافلند این است که زبان در موقعیت‌های اجتماعی خاص موجودیت داشته و در نتیجه در بند ارزیابی‌های اجتماعی خاص است. باختین در «مارکسیسم و فلسفه زبان» به این بحث می‌پردازد که زبان‌شناسی سوسوری بدون هیچ

توجهی به خصوصیت اجتماعی زبان، همچنان در حد چیزی باقی می‌ماند که می‌توان آن را «عینیت‌گرایی انتزاعی» نامید. به اعتقاد باختین، ارائه یک تلقی انتزاعی از زبان به معنای فراموش کردن این مهم است که زبان در زمینه‌های اجتماعی خاصی مورد بهره‌برداری افراد قرار می‌گیرد. باختین معتقد بود «گفتار» همواره در یک وضعیت اجتماعی خاص تحقق می‌یابد. او می‌نویسد: «زبان در ارتباط کلامی ملموس و نه در نظام زبان‌شناسانه انتزاعی زبان یا در روان فردی گویندگان، حیات یافته و به لحاظ تاریخی تکامل می‌یابد». به اعتقاد باختین، مطالعات زبان‌شناختی باید به بررسی این مساله پردازند که چگونه در موقعیت‌های اجتماعی خاص، افراد و گروه‌ها و طبقات متفاوت اجتماعی با به‌کارگیری نشانه‌ها به بیان مواضع ایدئولوژیک خود در درون زبان می‌پردازند و گفتمان‌های خاص خود را تولید می‌کنند. او معتقد بود ما در مطالعات زبان‌شناختی خود نباید صرفاً در پی پاسخ به مساله باشیم که «معنی نشانه چیست؟» ما باید در مطالعات زبان‌شناختی خود به بررسی تاریخ متغیر نشانه پردازیم و ببینیم چگونه گروه‌های اجتماعی، طبقات، افراد و حتی گفتمان‌ها کوشیده‌اند آن را بگیرند و بار معنایی مطلوب خود را به آن بدهند. به اعتقاد باختین، زبان عرصه مجادله ایدئولوژیک است نه یک نظام انتزاعی یکپارچه؛ در حقیقت نشانه‌ها خود محیط مادی ایدئولوژی هستند، زیرا بدون آن‌ها هیچ ارزش یا اندیشه‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد.

نشانه و ایدئولوژی

باختین با معطوف ساختن توجه خود به رابطه میان نشانه‌ها و ایدئولوژی، نخستین نظریه نشانه‌شناختی در باب ایدئولوژی و تولید ایدئولوژی را مطرح می‌سازد. او معتقد بود «بدون نشانه‌ها ایدئولوژی وجود ندارد». در نظر باختین، قلمرو نشانه‌ها و ایدئولوژی هم گسترده‌اند: «اندیشه فقط می‌تواند در تجسم مادی نشانه‌ها پدید آید و به واقعیتی معتبر تبدیل شود». به هر حال، اگر در نظر باختین زبان و ایدئولوژی (نشانه و اندیشه) به یک معنا یکسان‌اند، به معنای دیگر چنین نیستند. زیرا در درون یک اجتماع زبانی واحد، مواضع ایدئولوژیک مخالف خود را در درون یک زبان ملی سامان می‌بخشند و همدیگر را قطع می‌کنند. به اعتقاد باختین، درون یک اجتماع زبانی، زبان تنها محمل بیان دیدگاه‌ها، گرایش‌ها، عقاید و منافع یک گروه خاص نمی‌باشد. «زبان یک جامعه، در هر مرحله مفروضی از موجودیت تاریخی خویش، سراسر دگر آواست: زبان نشانگر همزیستی تناقضات اجتماعی - ایدئولوژیک میان حال و گذشته، میان ادوار متفاوت گذشته، میان گروه‌های اجتماعی - ایدئولوژیک متفاوت، میان گرایش‌ها، مکتب‌ها و محفل‌ها و می‌باشد و این همه قالبی جسمانی دارند. این زبان‌های دگر آوا به شیوه‌های گوناگون با یکدیگر

مصادف شده، زبان‌های معرف جدیدی را شکل می‌دهند». بنابراین، زبان «عرصه مبارزه ایدئولوژیک» است. باختین با طرح مفهوم «هتروگلوسیا» یا «دگرآوایی» معتقد بود زبان از توانایی جای دادن آواهای بسیار در درون خود برخوردار می‌باشد. نشانه‌های زبانی تنها حامل دیدگاه‌های ایدئولوژیک یک گروه یا طبقه خاص نمی‌باشند. نشانه‌های اجتماعی همواره از طرف منافع اجتماعی رقیب به این یا آن راه کشیده می‌شوند. از این رو، نشانه‌های زبانی عنصری خنثی در ساختاری مشخص نمی‌باشند؛ نشانه‌های زبانی کانون مبارزه و تناقض هستند. هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که گرفتار بازی بی‌پایان دلالت و یا در معرض رسوخ و تاثیرگذاری اندیشه‌های دیگر نباشد. تنها مساله‌ای که وجود دارد این است که ایدئولوژی‌های اجتماعی از میان این بازی دال‌ها برخی معانی را در جایگاه ممتازی قرار می‌دهند و یا به صورت محوری برای معانی دیگر در می‌آورند. به اعتقاد باختین «در زبان کلمه یا شکل زبانی دیگری که خنثی باشد یا به کسی تعلق نداشته باشد، وجود ندارد. زبان در مجموع چیزی است پراکنده و آکنده از مقاصد. زبان برای ذهنی که در آن زندگی می‌کند دستگاهی مجرد و متشکل از اشکال هنجارین نیست، بلکه نگرشی چندگانه و عینی در باب جهان است. هر کلمه رنگ و بوی حرفه، نوع ادبی، جریان و حزب و اثر مشخص، انسان مشخص، نسل، دوران، روز و ساعتی را با خود حمل می‌کند. هر کلمه رنگ و بوی زمینه و زمینه‌هایی را که در آن‌ها واقع شده است به خود می‌گیرد، زمینه و زمینه‌هایی که کلمه زندگی اجتماعی حادثی در آن‌ها از سرگذرانده است. تمامی کلمات و تمامی اشکال زبانی جایگاه مقاصد و منافع هستند».

بنا به شرح دقیق تودوروف از اندیشه‌های باختین، باختین با تاکید بر «هتروگلوسیا» یا «دگرآوا» بودن زبان، سعی در یادآوری این نکته به ما دارد که: «مهم‌ترین وجه «گفته» یا دست کم نادیده انگاشته‌ترین وجه آن، «مکالمه‌باوری» آن، یعنی بُعد بینامتنی آن است. پس از «آدم» دیگر هیچ موضوع بی‌نام، هیچ واژه به کار نرفته‌ای وجود ندارد». ما از نشانه‌ها برای بیان مواضع ایدئولوژیک خود بهره می‌گیریم، اما نشانه‌ها هرگز همچون رسانه‌ای تهی از معنا در اختیار ما قرار نمی‌گیرند. گفتمان ما همواره از «رهگذر افکار، ارزش داورها و صداهای بیگانه بیان شده و دربند آن‌ها می‌باشد». باختین می‌نویسد: «واژه به محیط مکالمه‌ای مشوش و پرکشاکش از دیگر واژه‌ها، ارزش داورها و صداهای بیگانه وارد شده، و در پس و پیش روابط متقابل پیچیده گرفتار می‌آید، با برخی در می‌آمیزد، از برخی احتراز می‌کند و با برخی دیگر مصادف می‌شود: و این همه اساساً می‌توانند گفتمان را شکل دهند، می‌توانند در همه لایه‌های معنایی آن ردپایی از خود به جا بگذارند، می‌توانند بیان آن را پیچیده‌تر کرده و کل سبک آن را تحت تاثیر

قرار دهند». تاکید باختین بر مکالمه‌ای بودن زبان ریشه در این دریافت وی دارد که واژه هرگز به تمامی از آن ما نیست، و همواره پیشاپیش ردپاهای دیگر واژه‌ها و دیگر کاربردها بر آن نقش بسته است. به اعتقاد باختین، «واژه هرگز جذب یک آگاهی واحد یا یک آوای واحد نمی‌شود. حیات واژه با انتقال از دهانی به دهان دیگر، از زمینه‌ای به زمینه دیگر، از یک گروه اجتماعی به گروه اجتماعی دیگر، از یک نسل به نسل دیگر، دوام می‌یابد. در این روند، واژه مسیر خویش را از یاد نبرده و نمی‌تواند کاملاً از قید قدرت زمینه‌های ملموسی که به آن‌ها وارد شده، آزاد باشد. هنگامی که عضوی از اعضا جامعه گویندگان، واژه‌ای را مطرح می‌کند، این نه یک واژه خنثی بوده و نه واژه‌ای آزاد از الهامات و ارزیابی‌های دیگران است، واژه‌ای که آواهای دیگران در آن منزل نکرده باشد. نه، او واژه‌ای را به کار می‌گیرد که از آواهای دیگران انباشته شده است. واژه از زمینه‌ای به زمینه‌ای وارد شده و تاویل‌های دیگران را با خود دارد». از این رو، همه گفته‌ها وابسته به دیگر گفته‌ها یا خطاب‌کننده به آن‌ها هستند. هیچ گفته‌ای یکتا و واحد نیست؛ همه گفته‌ها از رهگذر دیگر آواهای رقیب و متعارض مطرح می‌شوند. بنا به نظریه باختین، «گوینده» یک گفتمان جدید «آدم کتاب مقدس نیست که تنها با موضوعات بکر و هنوز نام نیافته سر و کار داشته باشد، و برای نخستین بار نامی به آن‌ها بدهد». در واقع، هر گفته‌ای، علاوه بر مضمون خاص خویش، همواره در شکلی از اشکال به گفته‌های دیگرانی که مقدم بر آن گفته بوده‌اند، پاسخ می‌دهد. گوینده، «آدم» نیست و بنابراین گفتار او به ناچار به صورت عرصه‌ای در می‌آید که در آن نظرات وی در آن جا با نظرات شرکایش، یا دیگر دیدگاه‌ها، جهان‌نگری‌ها، گرایش‌ها، نظریه‌ها و امثال آن (در سپهر ارتباطات فرهنگی) مقارن می‌شود. باختین می‌نویسد: «هر گفتمان منشور فراهنری - در همه صورت‌های آن، اعم از روزمره، خطابی، و دانشورانه - معطوف به چیزی است که «قبلاً بیان شده»، «شناخته شده است»، «نظر عموم» است و غیره. سمت‌گیری گفتگویی گفتمان پدیده‌ای است که البته خصیصه همه گفتمان‌ها است هر واژه‌ای معطوف به یک پاسخ است و راه‌گریزی از تاثیر ژرف واژه‌ای که انتظار می‌رود در پاسخ بیان شود، ندارد. این واژه در مکالمه زنده مستقیماً و مشخصاً معطوف به واژه‌ای است که در پاسخ مطرح می‌شود: پاسخی را برمی‌انگیزد، آن را پیش‌بینی می‌کند، و خود را در جهت پاسخ ساختار می‌بخشد. واژه به خود در فضایی شکل می‌دهد که قبلاً صحبت در آن صورت گرفته است و در عین حال، آنچه هنوز گفته نشده اما ضروری است و در واقع، واژه پاسخ آن را پیش‌بینی کرده است، به واژه تعیین می‌بخشد. این وضعیت موجود در هر گفتگوی زنده‌ای است».

به این ترتیب، بر اساس استدلال باختین تمثیلی که باید از آن برای خلق گفتمان‌های تازه استفاده کرد، تمثیل «گفتگو» است. می‌توان چنین نتیجه گرفت که بنا به نظریه باختین، گفتمان‌ها بین گذشته و آینده معلق هستند و جنبه بینامتنی دارند. گفتمان‌ها، به درجات مختلف، تحت تاثیر گفتمان‌ها و متونی که پیش از آن‌ها وجود داشته و گفتمان‌هایی که تولید آن‌ها انتظار می‌رود، قرار دارند. نظریه باختین و تاکید وی بر مفهوم «منطق گفتگویی» یا «مکالمه‌باوری»، بینش جدیدی نسبت به فرآیند خلاقیت و نقش زمینه گفتمانی و مخاطبان در تعیین محتوای متون به ما می‌دهد. باختین نشان می‌دهد که زمینه فرهنگی تا چه حد برای خالقان آثار جدید اهمیت دارد، زیرا آفرینندگان متون جدید چه خود متوجه باشند و چه نباشند، عمیقاً تحت تاثیر فضای اجتماعی و فرهنگی که خود را در آن می‌یابند و متون و سایر آثار خلاقه‌ای قرار دارند که از پیش وجود داشته‌اند و سایه خود را بر همه آثاری که در یک لحظه خاص خلق می‌شوند می‌افکنند یا یک چارچوب ارجاعی برای این آثار به وجود می‌آورند.

زمینه گفتمانی و تولید گفتمان جدید

به اعتقاد باختین، نه تنها کلمات همواره از پیش به کار گرفته شده‌اند و با خود آثار کاربردهای پیشین را حمل می‌کنند، بلکه «موضوع‌ها» نیز، حداقل در یکی از حالات قبلی خود، با سخن‌های دیگری که مواجه با آن‌ها حتمی است در تماس قرار گرفته‌اند. او معتقد است موضوع سخن هرچه که باشد، به هر حال همواره از قبل به گونه‌ای بر زبان آمده است و غیرممکن است بتوانیم از سخن‌های از پیش گفته شده درباره این موضوع حذر کنیم. باختین می‌نویسد: «سمت‌گیری گفتگویی کیفیت شاخص و آشکار سخن است و هدف طبیعی سخن در آن نهفته است. سخن در تمام مسیرهایی که به موضوع آن ختم می‌شوند به سخن غیر (فرد دیگر) برخورد می‌کند و از وارد شدن به کنش متقابل و زنده و حاد با آن گریزی نمی‌یابد. فقط آدم اسطوره‌ای و به کلی تنها که با اولین سخن خود به دنیای بکر و هنوز بیان نشده نزدیک می‌شد، توانست از این سمت‌گیری متقابل در مناسبات با سخن دیگر برکنار بماند. سخن در مسیر رسیدن به موضوع همواره با سخن فرد غیر مواجه می‌شود». بنابراین، در جامعه همواره گفتمان‌های متفاوت در خصوص موضوعات اجتماعی وجود دارند که زمینه گفتمانی آن را شکل می‌دهند. به اعتقاد باختین، هر گفتمان جدید درباره موضوعات اجتماعی، خواه ناخواه، در گفتگو با تمامی سخن‌هایی است که پیش‌تر از آن درباره آن موضوع گفته شده‌اند، و همچنین با تمام سخن‌های متعاقب خود که واکنش‌هایشان را پیش‌بینی کرده و انتظار می‌کشد. ما نمی‌توانیم یک گفته یا حتی یک اثر مکتوب را چنان بنگریم که گویی مولف واحد داشته و به گفتمان‌ها

یا آثار قبل و بعد از خود ربطی ندارد. به اعتقاد باختین، گفته‌ها، البته، می‌توانند خود را به عنوان یک ذات مستقل و تک‌گویانه (دارای معنا و منطقی واحد) عرضه کنند، اما آن‌ها حاصل مجموعه متنوعی از آثار پیشین می‌باشند و خود را در معرض خطاب یک بستر گفتمانی - نهادی پیچیده قرار می‌دهند که در پی دریافت پاسخ فعالانه از سوی آن می‌باشند: همتایان، ناقدان، دانشجویان، سیاستمداران و غیره.

باختین از سه درجه متفاوت حضور سخن غیر یا گفتمان‌های زمینه در گفتمان جدید صحبت می‌کند. اول، حضور کامل این سخن و یا گفتگوی آشکار. در مقابل، یعنی در سومین درجه ممکن، سخن غیر هیچ تثبیت مادی‌ای نمی‌یابد، اما حضور آن حس می‌شود و این امر بدین جهت است که این سخن در خاطره جمعی جامعه مفروض و تولیدکنندگان گفتمان جدید حضور دارد. در میانه این دو، درجه دومی وجود دارد که باختین توجه خاصی به آن مبذول می‌کند. این حالت که باختین آن را «دو رگه‌گی» می‌نامد، تعمیمی از نقل قول آزاد (غیر مستقیم) است. باختین می‌نویسد: «گفتاری را دو رگه می‌نامیم که به واسطه مشخصات دستوری و ترکیبی‌اش به یک گوینده منفرد تعلق دارد، اما عملاً درون خود مشتمل بر دو گفتار درهم بافته، دو شیوه حرف زدن، دو سبک، دو «زبان» و دو افق معناشناختی و ارزشی است». باختین در خصوص میزان آشکار بودن «بینامتنیت» نیز می‌نویسد: «جنبه گفتگویی را نمی‌توان به اشکالی از قبیل بحث، جدل و نقیضه محدود کرد؛ این‌ها تنها آشکارترین و خوش‌برش‌ترین اشکال آن هستند. اشکال دیگری نیز وجود دارند: از جمله، اطمینان به سخن غیر، پذیرش تقواگونه سخن دیگری، پیروی از سخن رهبر و مراد شخص، جستجوی معانی عمیق از طریق استنباط (زورکی) این گونه معانی از سخن دیگران، توافق و سایه روشن‌ها و درجات و ظرایف بی‌پایان آن، غالب ساختن یک معنا بر معنای دیگر و یک آوا بر آوای دیگر، تقویت سخن به وسیله آمیزش با سخن دیگر (که به حذف هویت مشخص هر یک منجر می‌شود)، تفاهم تکمیلی، گذشتن از مرزهای فهم و تفاهم و». باختین همچنین بین اشکالی از گفتگوی بینامتنی که قصدمندانه هستند و اشکالی که چنین نیستند، تمایز قائل می‌شود. او می‌نویسد: «دو گفتار هرچه که باشند، آنگاه که در سطح معناشناختی (نه به عنوان موضوع‌ها و نه به عنوان نمونه‌های زبان‌شناختی) در کنار یکدیگر قرار گیرند، خود را در مناسبت بینامتنی با یکدیگر خواهند یافت. اما این به واقع نوعی گفتگوی غیر قصدمندانه است (از قبیل گزینش گفتارهای متفاوت به عنوان «جملات قصار» عالمان و حکیمان راجع به مطلبی یکسان). و سرانجام، باختین در مورد درجه فاصله میان آواهای تولیدکنندگان گفتمان جدید و آوای غیر می‌نویسد: «می‌توان کلمه را در میان

علامت نقل قول قرار داد. در این حالت کلمه به عنوان عنصر بیگانه حس می‌شود و به کار گرفته می‌شود. این کلمه می‌تواند بدون علامت نقل قول نیز به کار گرفته شود. تفاوت در میزان بیگانگی (و یا مناسبت) بین کلمات می‌تواند درجات بی پایان به خود بگیرد و درجه فاصله کلمات با گوینده می‌تواند بسیار متفاوت باشد. کلمات در سطوح و فواصل متفاوت با کلمات نویسنده قرار می‌گیرند: سخن غیر مستقیم و آزاد، اشکال متفاوت سخن بیگانه همچون سخن پنهان و نیمه پنهان، پراکنده و.....».

قدرت (دولت) و محیط نشانه شناختی جامعه

به اعتقاد باختین، اگرچه چندگونگی کلامی-گفتمانی امری طبیعی است - زیرا از تنوع اجتماعی برمی‌خیزد -، دولت‌ها و صاحبان قدرت همیشه آن را نمی‌پذیرند. باختین تکرر گفتمانی را صفت اصلی همه محیط‌های زبانی می‌داند، اما معتقد است که ابعاد اساساً اجتماعی و بینامتنی زبان ممکن است (۱) ارتقا یابند یا (۲) سرکوب شوند. به اعتقاد باختین، چون جنبه مکالمه‌ای زبان برجسته‌کننده تعارضات، تفکیک‌ها، پایگاه‌های طبقاتی، مواضع ایدئولوژیک و جز آن در جامعه می‌باشد و اساساً برای هر برداشت یگانه و اقتدارطلب از جامعه تهدید کننده محسوب می‌شود، قدرت و آن عناصری از جامعه که در خدمت قدرت دولتی‌اند، همواره سعی در سرپوش گذاشتن بر چنین جنبه‌هایی دارند که مستلزم سرکوب جنبه مکالمه‌ای زبان و تبدیل جامعه به یک «جامعه تک‌صدا» می‌باشد. باختین در «مارکسیسم و فلسفه زبان» سخن از شیوه‌هایی می‌گوید که طبقه حاکم از طریق آن‌ها می‌کوشد تا «نبرد میان ارزش داورهای اجتماعی مختلف که در نشانه رخ می‌دهد را مضمحل کند و نشانه را تک‌صدایی کند». او معتقد است همان طور که جامعه با قوانین تحمیل شده حکومتی (یک حکومت واحد) محدود و مقید می‌شود، تنوع سخن‌ها نیز توسط خواست قدرتمندان برای نهادی کردن یک زبان و یا یک سخن متداول به مبارزه طلبیده می‌شود. باختین، بر قیاس وجود دو نوع جامعه «چندصدا» و «تک‌صدا»، از وجود دو نوع فرم گفتاری یا دو نوع رمان نیز سخن می‌گوید: (۱) رمان چندآوا و (۲) رمان تک‌آوا. باختین آثار داستایوسکی، نویسنده برجسته روس، را نمونه کامل رمان چندآوا می‌داند. به اعتقاد باختین، رمان چندآوا معرف دنیایی است که در آن هیچ گفتمان مجردی نمی‌تواند به صورت عینی فوق گفتمان‌های دیگر قرار گیرد؛ همه گفتمان‌ها تاویل‌هایی از جهان بوده، و به دیگر گفتمان‌ها پاسخ داده و به آن‌ها رو می‌کنند. در رمان یا فرم گفتاری چندآوا، مکالمه‌باوری به اوج خود می‌رسد. در رمان مکالمه‌ای، هر شخصیتی از ویژگی‌های فردی خاص، و از برخی جهات یکه، برخوردار است. این «ویژگی شخصی»

متضمن جهان‌نگری شخصیت، شیوه نوعی گفتار او، و موضع اجتماعی و ایدئولوژیک‌اش می‌باشد و این همه از طریق واژگان و گفتمان شخصیت به بیان در می‌آیند. خواننده رمان چندآوا یا آثار چند صدا با متونی روبروست که از آن‌ها صدای دیدگاه‌های متفاوت نسبت به جهان به گوش می‌رسد. در این متون می‌توان هم‌تراز بودن دیدگاه‌های ایدئولوژیک را مشاهده کرد. البته، این مساله که در رمان یا فرم گفتاری چندآوا تمامی مواضع ایدئولوژیک به تساوی معتبر هستند، هرگز به معنای منفعل بودن نویسنده نیست. باختین می‌نویسد: «رای ما هرگز بر آن نیست که نویسنده منفعل باشد و خود را به جمع آوری و تدوین دیدگاه‌ها و حقایق دیگران محدود کند و دیدگاه و حقیقت خود را به تمامی وانهد. ما رابطه متقابل خاص و کاملاً نوینی که بین حقیقت نویسنده و حقیقت غیر برقرار می‌شود را موکد می‌شماریم. از نظر ما نویسنده عاملی فعال است، اما عملکرد وی ماهیت گفتگویی ویژه‌ای به خود می‌گیرد..... داستایوسکی به کرات سخن غیر را قطع می‌کند، اما جایگزین آن‌ها نمی‌شود». باختین رمان‌های داستایوسکی را به صورت صداهای در حال رقابت و اندرکنشی می‌بیند که در آن، هر صدا، ارزشیابی‌های احتمالی دیگر صداها را به حساب می‌آورد و در عین حال برای به کرسی نشاندن ارزشیابی‌های خود تلاش می‌کند. در رمان تک‌آوا، برخلاف رمان چندآوا، صداهای گوناگون تابع مقاصد کنترل‌کننده مولف قرار می‌گیرد: فقط یک حقیقت وجود دارد و آن حقیقت دیدگاه مولف است.

۴) نظریه زبانشناختی هلیدی

هلیدی را می‌توان بنیانگذار زبانشناسی کاربردی دانست. او در آثار خود به طرح نظریه ای پرداخت که می‌توان آن را بنیان تمامی نظریه‌ها و روش‌های گفتمان دانست. هلیدی در اثر برجسته خود با عنوان «مقدمه ای بر گرامر کاربردی» به طرح این دیدگاه می‌پردازد که گرامر زبان در سه معنا کاربردی است. به عبارت دیگر او معتقد است به سه معنا زبان کاربردی است:

(۱) تفسیرِ متون

(۲) در تفسیرِ سیستم

(۳) در عناصرِ ساختارهایِ زبانی

به اعتقاد هیلیدی گرامر زبان به این دلیل کاربردی است که هدف از آن توضیح این نکته به ما است که از زبان چگونه استفاده می شود (How the language is used?). هیلیدی معتقد است زبان هدفی جز پاسخ گفتن به «نیازهای» (needs) ما ندارد. به عبارت دیگر کارکرد زبان برآورده ساختن نیازهای ماست. هر آنچه گفته یا نوشته می شود نوعی استفاده از زبان است که در پاسخ به نیازی انجام گرفته است. تحول در زبان نیز تابعی از تحول در نیازهای ماست. زبان تحول می یابد تا به نیازهای انسان پاسخ گوید. از اینرو، هیلیدی معتقد است شیوه ی سازمان یابی زبان کارکردی است، زیرا باید به نیازهای ما پاسخ گوید. ساختار زبان بنا به نیازی که در پی پاسخ گفتن به آن است شکل می گیرد: Language is functional with respect to these needs.

به اعتقاد هیلیدی، مولفه های بنیادی معنا در زبان نیز مولفه های کاربردی هستند. او معتقد بود ما در زبان تنها با دو شکل از معنا روبرو هستیم:

۱) Ideational or reflective meaning

۲) Interpersonal or active meaning

منظور هیلیدی از معنای «تامل آمیز یا بازتابنده»، معنایی است که در نسبت میان انسان و محیط شکل می گیرد و در واقع به معنای شناخت محیط است. اما منظور وی از معنای «بین شخصی یا فعال» معنای است که در عمل کردن کسی بر دیگری بدست می آید. زبان بیناشخصی است. معنای زبان در روابط میان دو فرد اتفاق ممکن می شود. در کنار این دو معنا، معنای دیگری هم وجود دارد که هیلیدی آن را **textual meaning** یا معنای بافتی می نامد. منظور از معنای بافتی در یک دریافت همان معنای کلی متن است که ساختار معنایی کلی متن را شکل می دهد و هر جز معنایی که در متن از آن سخن گفته می شود در حقیقت از یک کارکرد خاص در این نظام کلی کارکردی برخوردار است. هر جزء در ارتباط با کل متن کارکردی است. باید اجزای یک متن را یافت و دید که آن جز در رابطه با کل متن چگونه کارکردی است و این کارکردها را ارزیابی کرد. بنابراین، برخلاف سوسور که در نظریه خود معتقد بود نظام نشانه شناختی معنا را مشخص می کرد، در نظریه هیلیدی این روابط گفتمان است که معنا را مشخص می کند. در پاسخ به نیازی که وجود دارد معنا تولید می شود. به اعتقاد هیلیدی، در گرامر کاربردی در نهایت این مهم است که چگونه از زبان دارید استفاده می کنید. اینکه می گوئیم زبان کارکردی است به این معنا است که زبان اختیاری نیست. دلخواهانه نیست. به اعتقاد هیلیدی ما با سیاست معنا روبرو هستیم. یعنی در برخورد با

هر قطعه از زبان باید دید که چه چیزی دارد معنا را تعیین می کند و نشان داد که کدام نیاز و کدام کارکرد در پشت هر معنا نهفته است. نکته آخر آنکه باید دانست هلیدی چگونه مساله معنا را در پیوند با گرامر کاربردی قرار می دهد. هلیدی بر این باور است که متن بیش از هر چیز یک واحد معنا شناختی است. اما چون معنا از طریق واژگان بیان می شود و تحقق معنا از طریق واژگان ممکن می شود، ما در زبان نیازمند یک نظریه در خصوص واژگان و ارتباط آنها با یکدیگر هستیم که این نظریه چیزی جز نظریه گرامر نمی باشد. بنابراین، مولفه های معنایی زبان که خود جزیی از مولفه های کاربردی زبان می باشند از طریق نظریه گرامر فهم پذیر می گردند. باید دانست که گرامر مشتمل است بر نحو، واژگان و صرف آنها. معانی که در موقعیت ساخته می شود کاربردی است و از طریق ترکیب جزها ساخته می شود. syntax در گذشته به معنای فرم جملات بود. در آن زمان سوال اصلی بود که این فرم های زبانی چه معنایی دارند؟ اما در بحث گرامر تنها سوال این نیست که این فرم ها چه معنایی می دهند. به عوض، گرامر امروز می پرسد که این فرمهای زبانی و معانی چگونه بیان می شوند؟ در این وسط یک تغییر وجود آمده است. در حالت اول، فرم های زبانی ابزاری هستند برای رسیدن به هدف. در حالی که در دومین معنای گرامر، فرم های زبانی فی نفسه یک هدف هستند. در حالت اول بررسی و جستجوی فرم زبانی بود برای رسیدن به معنا. در حالی که در دومین حالت، فرم ها در خودشان حامل معانی هستند و بیان می شوند. فرم زبانی در خودشان دارای هدف هستند. سیاست معنا در گرامر تازه به این شکل است. اینچنین، معنا کارکردی است. یعنی در پاسخ به نیازی است. فرم هم کارکردی است. فرم ایدئولوژیک خود هدفی را دنبال می کند. حال معنا و فرم که در پیوند با یکدیگر اند، دو تایی کارکردی اند و هدفی را تحقق می بخشند. در این گرامر کاربردی بنابراین ما فقط معنا را بررسی نمی کنیم. هدف سیستم زبان نیست.

به اعتقاد هلیدی در هر قطعه ی تحلیل گفتمان ما دو دستاورد داریم. (۱) شناخت متن؛ نشان دادن این که چگونه و چرا متن معنایی می دهد که می دهد. (۲) ارزیابی تحلیل گفتمان و متون؛ اینکه چرا متن یک متن تاثیرگذار برای هدف (کارکردها) خویش هست یا نیست. برای دستیابی به این هدف نیازمند مولفه هایی هستیم؛ باید هم متن را تفسیر کنیم و هم بافت های موقعیتی و فرهنگی را. باید اینها را تفسیر کنیم و رابطه ی نظام مند میان بافت و متن را بیابیم. مثلا میدان عشق را در نظر بگیرید؛ کارکردها را در می آوریم. یعنی باید ببینیم که اگر عشق، عشق است باید به چه چیزهایی پاسخ بگوید. در پس این کارها باید این متون را درون متنی و برون متنی دید. گرامر زبانی و ابعاد

غیرزبانی آن را در آورد. این کارهایی که تا به اینجا انجام می دهید، همگی شناخت هستند. اما ارزیابی شما چه می شود؟ در هر گفتمان یک دوگانه ی من و دیگری وجود دارد. یا ما و آنها. این دوگانه سازی لزوماً فرد نیست و یک چیزی در برابر چیز دیگر است. باید این دوگانه ها را در متن در آورد و بر اساس آنها ارزیابی کرد. باید دید که من و دیگری در آن میدان چه معنایی می دهند. من و دیگری در هر میدانی؛ میدان بین الملل، خانواده، عشق و الخ. در استراتژی های زبانی که ما برای ارزیابی نیاز داریم باید به این مسائل توجه کنیم: (۱) نام گذاری (خلق هویت و ضد هویت) (۲) پیش بینی (برچسب زدن مجموعه ای از ویژگی های مثبت یا منفی به کنشگران اجتماعی که از پیش آنها را در زبان می سازید. با این برچسب ها کلیشه می سازید، پیش بینی های تلویحی می کنید. (۳) استدلال ورزی (هدف اش توجیه کردن صفات مثبت و منفی است که در ارزیابی به کارمان می آید. ما از انواع گزاره های توجیه کننده استفاده می کنیم). (۴) بینش (منظرگرایی، بیان دیدگاه نظری سخن گو از طریق گزارش، توصیف، روایت و نقل قول است) (۵) بالا بردن و یا پایین آوردن یا تنزل دادن. (هدف: مشخص کردن جایگاه یک گزاره و نسبت ها است که از طریق شدت بخشیدن و یا کم کردن گزاره های تبعیض آمیز بیان می شود).

۵) نظریه گفتمان جیمز پل گی و روش تحلیل گفتمان پیشنهادی وی

جیمز پل گی، محقق برجسته گفتمان، تحلیل گفتمان را چنین تعریف می کند: تحلیل گفتمان عبارتست از تحلیل زبان در کاربرد آن. شاید بتوان با دقت در کاربرد مفهوم «زبان در کارکرد آن» دانست که نظریه پل گی تا چه حد متأثر است از نظریه زبانشناسی کاربردی هیلدی است. با اینحال، پل گی در دو اثر موفق خود با عنوان های "درآمدی به نظریه و روش تحلیل گفتمان" (۲۰۰۵) و "تحلیل گفتمان: یک جعبه ابزار" (۲۰۱۱) نشان می دهد که از بینش خاص خود در خصوص زبان و شیوه عمل آن نیز برخوردار است. او بر خلاف تصور معمول از شیوه عمل زبان که تصور می کند زبان صرفاً وسیله ای برای بیان اطلاعات است معتقد بود زبان سه کار انجام می دهد:

Informing (۱)گفتن

Acting (۲)انجام دادن

Being (۳)بودن (هویت)

او معتقد است که هیچ گفتنی بدون اینکه چه کاری داریم انجام می دهیم و چه کسی دارد آن را می گوید، اصلاً قابل فهم نیست. پل گی اصطلاحی ساخته است به اسم Talk to Talk. تالک اول به معنای زندگی کردن است؛ گویی سخن را باید زندگی کرد. در نظر پل گی همه ی این ارکان البته زندگی کردن است. به نظر او پرسش اصلی این است که این سه رکن اتفاق می افتد و ماحصل اش زبان می شود؟ یا زبان است که این سه رکن را انجام می دهد؟ مثلاً جلسه گذاشتن را در نظر بگیرید. در این جلسه گذاشتن هم اطلاع دادن و سخن گفتن هست، هم انجام کاری هست و هم در عین حال هویتی را بیان می کند. پل گی این ساحت ها را به لحاظ تحلیلی از هم منفک می کند و در واقع معتقد است که یک رابطه ی دیالکتیکی بین این اجزا و زندگی اتفاق می افتد. باید دقت کرد که میان این سه رکن همواره رابطه وجود دارد و این رابطه را در تحلیل گفتمان همیشه باید رعایت کرد. وقتی من به شما چیزی می گویم، شما آن را نخواهید فهمید مگر آن که شما بدانید من تلاش دارم چه کاری را انجام دهم و تلاش می کنم که چه کسی باشم با گفتن آن چیز. پل گی مثالی می زند. می گوید شما می روی نزد یک پزشک و به شما می گوید که خسته به نظر می رسی، (اطلاعات) اگر همین حرف را دوست شما بزند یک معنا دارد، اما اگر یک پزشک بگوید معنای حرفه ای به خود می گیرد. پل گی گفتن، بودن و انجام دادن در زبان را مبنای کار خود قرار می دهد. جمله ی زیر را مد نظر قرار دهید: پدر و مادر علی خونه نیستند، پارتی برگزار می شود. اطلاعات که داده می شود. اما who یکی پدر هست، یکی مادر هست، یکی ضد پارتی، غیر امروزی بودن، مخالفان شادی بچه ها، علی خود مدرن، اهل پارتی است، در برابر پدر و مادر و سنت است. نوعی بودن را دارد نشان می دهد.

پل گی بعد از اینکه این سه رکن را توضیح داد، بر میگردد به نظریه ساختارگرایی. پارول ها و لانگ ها را در نظر می گیرد و می خواهد که این سه رکن را در نسبت با لانگ ها و پارول ها بسنجد. در واقع می خواهد بداند که این سه رکن، معنای خودشان را از کجا می گیرند. لانگ ها که ساخت زبان بودند، اهمیت بیشتری دارند. خودش یک مثال می زند از یک بازی ژاپنی دوئل: UGO. در این بازی، یک سری کارت میان بازیکنان پخش می کنند، روی این کارت ها یک سری دستورالعمل هست که این دستورالعمل ها به هر بازیکن می گوید که در مقابل طرف مقابلت چه کار کن. او می گوید هر گونه از این دستورالعمل ها و کارت ها، قواعد خود را از ساخت بازی، شیوه ی انجام بازی و نحوه ای که بازیکنان بازی می کنند، می گیرد. چه کارت و چه دستور و العمل، معنایش را از قواعد بازی می گیرد. باید فهمید که گفتن، بودن و انجام دادن، معنای شان از کجا می آیند. مانند همین بازی ژاپنی، معنای

اینها از قواعدی می آید که بر آنها حاکم است. هر سه این ارکان در موقعیت معنا می دهند. در کلاس، گفتن، بودن و انجام دادن قواعدش را از این ساختار وام می گیرند. در میدان نظامی از یک ساختار دیگر، در میدان عاشقانه از قواعدی دیگر. کلمات در اینجا چه معنایی می دهد؟ می گوید برخلاف سوسور، معتقد است که کلمات روی کارت معنای خود را در ارتباط با دیگر واژگان نمی گیرند. بلکه معنای خود را از آنچه در حال انجام آن هست می گیرد. پارول ها بازمی گردند به بازی ای که من و دیگری، دو نفری در آن قرار داریم. از نظر پل گی، هر گوشه از زندگی، نظامی نشانه شناختی است و از این رو به سوسور برمیگردد. واژگان در هر موقعیت معنای خود را از موقعیت و نیز ساختاری که در آن قواعد را مشخص می کند می گیرد. همه ی زبان معنای خود را از یک بازی و یا پراکتیس دریافت می کند. پل گی در جایی دیگر از Building Task حرف می زند و برای زبان وظایف و کارکردهایی بر می شمارد. وظایف و کارکردهای ساختی زبان. نوعی بساز و بفروشی در زبان مدنظر است. زبان اطلاعات، هویت، کنش می سازد. این ساختن ها را باید گذاشت در دورن قواعد بازی. باختینی است به گونه ای. با پارول ها سر و کار دارد و می گوید که شما با قطعات زبان روبرو هستید. این قطعه متن ها خودشان جز یک بخش بزرگ تری از زبان هستند. همان طور که ما در بازی هم یک برنده و یک بازی داریم، در بازی زبان هم اگرچه بازی نیستند اما همه ی آنها از قواعدی پیروی می کنند. این قواعد مشخص می کند چه کسی درست بازی می کند و چه کسی اشتباه. درسته که زبان مانند قواعد بازی برنده و بازنده را مشخص نمی کند. اما به شما می گوید که چه کسی درست و چه کسی نادرست عمل کرده است. هرچند که وقتی همین قواعد را در زندگی اجتماعی می آوریم، یک جورهایی بردن و باختن است.

بنابراین، پل گی از همین جا شروع می کند که یکی از مهمترین کاربردهای زبان، پیوند اش با سیاست است. در نظر پل گی هر گونه کنش زبانی سیاسی است. چون در همه ی کنش های زبانی شما یک قالب یا ساختار می سازید که به یکسری چیزها امتیاز مثبت می دهید و به یک سری چیزها امتیاز منفی. زبان کلا سیاسی است. اگر شما خوب بازی کنید و دیگران نیز شما را به این خصلت بشناسند، دارای خیر و منفعت اجتماعی می شوید. خیرهای اجتماعی اموری هستند که مردم آن ها را با ارزش می دانند. مثال خود پل گی دانش آموز خوب بودن است. یک سری قواعد زبان شکل گرفته که نشان می دهد دانش آموز خوب کیست؟ به عنوان مثال، پیروی کردن از تعلیمات معلم، یا خلاق بودن، یا سوال پرسیدن. در این تعریف ها هم یک اطلاعات داده می شود، هم یک هویت شما می

سازید و هم یکسری کار انجام می شود. کارهایی که زبان می کند. کارهایی که از هویت انتظار دارند. براساس همین معیار، یک جایی می گوئیم که این دانش آموز خوبی است و یک جایی می گوئیم که دانش آموز بدی است. دانش آموز خوب کسی است که نمره ی ۲۰ بگیرد. این ۲۰ گرفتن به معنای در راس بودن و داشتن قدرت است. امتیاز گرفتن است نوعی. به همین دلیل در یک بستر بزرگ تر می تواند سیاسی باشند. از این نظر، یکی از کارهایی که زبان می کند تقسیم امتیازات اجتماعی است. هرگونه کنشی که شما به یکی امتیاز بیشتری بدهید، دیگری را محکوم کنید یا طرد کنید، به نوعی سیاسی است. بنابراین سیاست را نباید تنها پرداختن به نقد حاکمان بالا نشین دانست. کنش های سیاسی به طور دائم در سطوح خرد و در حال انجام است. پل گی می رود به این سمت که اگر زبان در هر قالبی که بسازید سیاسی است، در درون همین قالب منازعاتی هم هست. اینجا می رود به سمت مطالعات فرهنگی. دنیای زبان هم دنیای سیاسی و پراکسیس های اجتماعی و زبانی است (که هویت می سازد) هم دنیای منازعات است. شما در زندگی دنبال یکپارچگی هستید، زبان دنیای گسست است. شما می گوئید که من لباس های رنگی دوست دارم. زبان بالافاصله به شما می گوید که لباس های رنگی از مد افتاده. یکی می گوید که لباس رنگی نشان دهنده ی بی شخصیتی است. شما دائم در پی این هستید که با یک جمله تکلیف واژه را مشخص کنید و در یک کلیتی بمانید. می خواهید هستی خودتان را مشخص کنید. اما زبان دائم می برد شما را به سمت گسست. فاصله ی بین این دو، یکپارچگی و گسست می شود ملال. زبان دائم شما را می برد به دنیای ملال. هی شما می خواهید که یکپارچه شوید و به سمت زندگی بروید، هی ترک می خورید. در نظام های سیاسی هم همین طور است. نظام های سیاسی دائم می خواهند که همه چیز را تک صدا کنند و از همه چیز کلیت بسازند. زبان هم در درونش کلیت سازی هست، هم ایجاد ترک و گسست است، هم با خود پیروزی و ملال می آورد و هم آنکه در همین سطوح خرد دائم در پی این هستید که کلیت بسازید. این کلیت سازی به نوعی فاشیسم ذهنی می انجامد. همین که شما به چندصدایی و انواع مختلف صداها باور نداشته باشید، می شود فاشیسم. اگر با تک تک جملاتی که به شما گفته می شود به راحتی درگیر می شوید و موضع دارید و اصلا نمی خواهید بشنوید، ذهنی فاشیستی دارید. پل گی این خصلت های زبانی را در پیوند با عدالت هم قرار می دهد. اینکه شما در زبان دائم می خواهید کارهایی انجام دهید، از جنس خیرهای اجتماعی است. سیاست تنها درباره ی چگونگی شکل گیری احزاب سیاسی نیست، بلکه سیاست در شکلی عمیق تر مربوط به چگونگی توزیع خیرهای اجتماعی در جامعه است.

پل گی پس از پرداختن به وجه سیاسی زبان و عمل سیاسی که دائما در زبان در حال انجام شدن است بر این نکته تاکید می گذارد که در زبان اعمال و کارهای زبانی دیگری نیز انجام می شود. او می گوید اولین کاری که زبان می کند، اهمیت بخشی است. اعتبار دادن است. دومین کار، فعالیت ها است. سومین کار، هویت سازی است. چهارمین کار زبان ایجاد رابطه میان انسان ها و خلق روابط انسانی است. پنجمین کاری که زبان می کند ایجاد پیوند میان اشیاء (نه انسان ها) و از بین بردن این پیوندها است و ششمین کار این است که زبان از نظام های نشانه شناسی نظام های معرفت می سازد. اگر این شش عمل زبان را به عمل سیاسی زبان اضافه کنیم پس زبان دارای هفت کارکرد است که در تمامی موقعیت ها به انجام آنها اقدام می کند:

(۱) گفتن و اهمیت بخشی

(۲) هویت سازی

(۳) کنش

(۴) روابط اجتماعی

(۵) پیوندهای اجتماعی

(۶) سیاست

(۷) نظام های شناختی یا معرفتی

پل گی پس از طرح این مباحث در خصوص اشکال متفاوت اعمال زبانی، معتقد است هر قطعه زبانی خود از یک مجموعه قلمروها یا قطعات زبانی کوچکتر (شش قطعه یا قلمرو زبانی) تشکیل شده است که هر یک از آن قطعات به انجام این هفت کنش اقدام می کنند. به اعتقاد پل گی اگر در برخورد با هر متن، قطعات آن را مشخص کنیم و نشان دهیم که هر قطعه چگونه هفت عمل زبانی بالا را انجام می دهند، ما به تحلیل گفتمان پرداخته ایم. پل گی شش قلمرو یا قطعه زبانی را چنین بر می شمارد:

(۱) زبان اجتماعی

(۲) دیسکورس با دی بزرگ (Discourse)،

(۳) مکالمه،

(۴) بینامتن بودن،

۵) معانی وضعیت مند شده یا زبان خاص هر موقعیت

۶) الگوهای ذهنی

منظور پل گی از زبان اجتماعی به زبان مربوط به هر نقش اجتماعی باز می گردد که فرد آن را برای بیان خودش به کار می گیرد. دیسکورس با دی بزرگ همان کلیت زبان یک فرد با وجوه غیر زبانی آن مانند کنش ها و حرکات بدن و غیره است. مکالمه اشاره به ابعادی از زبان دارد که به زندگی روزمره مربوط می باشند. بینامتنیت اشاره به پیوند یک قطعه زبان با قطعات زبانی دیگر یا با زبان شخصیت های دیگر دارد. هر زبان در عین حال دارای قطعاتی است که مربوط به یک موقعیت خاص هستند و بالاخره هر زبان دارای قطعاتی است که اشاره به الگوهای ذهنی ثابت و پایدار یک شخصیت دارند. به اعتقاد پل گی هر یک از این شش قطعه به انجام هفت کنش زبانی بالا می پردازند. پس اگر شش قطعه با هفت کنش داشته باشیم، در تحلیل گفتمان هر متن باید به طرح ۴۲ پرسش پردازیم و با یافتن پاسخ آنها تحلیل گفتمان خود را به انجام برسانیم.

نظریه گفتمان پل گی یکی از مهمترین و کارآمدترین نظریه ها در توصیف ساختار یک متن و دستیابی به عناصر زبانی یک متن و روابط میان این عناصر است. با اینحال، بسیاری از آنچه پل گی به طرح آنها می پردازد به شکلی دیگر در نظریات متفکرانی همچون ن. رمن فر کلاف نیز مطرح گردیده است.

۶) نظریه گفتمان نورمن فر کلاف

نورمن فر کلاف در نظریه زبان و تحلیل گفتمان خود از سه مرحله ی گفتمانی سخن به میان می آورد؛ توصیف، تفسیر و تبیین. مجموعه کارهایی که در خصوص متن انجام می شود توصیف آن است و با تفسیر و تبیین اش به سوی بافت اجتماعی می رویم. اما فر کلاف متن را چگونه توصیف می کند؟

از نگاه فر کلاف تحلیل گفتمان روبرو کردن متن با مجموعه ای از پرسش ها است. در نظریه ی فر کلاف مفسر خیلی جایگاه مهمی دارد. از منظر فر کلاف تحلیل گفتمان عبارت است از رابطه و تعاملی میان مفسر با یک متن. و این تعامل به گونه ای است که مفسر مجموعه پرسش ها را در برابر مطرح می کند و در همین مجموعه پرسش ها است که مفسر به توصیف متن می رسد و در سطحی دیگر به رابطه ی میان متن با مجموعه ای از بافت گفتمانی می رسد و در سطح دیگر می رسد به رابطه ی میان متن با شرایط اجتماعی که متن در آن قرار دارد. این پرسش ها یک سری معطوف به توصیف اند و با پاسخ دادن به آنها، توصیف متن بیرون می آید. یک سری پرسش

ها به این صورت اند که با پاسخ دادن به آنها نسبت میان متن و بافت جامعه با تحولاتی که در سطح گفتمان ها ایجاد می شود بیرون می آید. بنابراین، مجموعه پرسش هایی که فرکلاف معتقد است در برابر متن باید پرسیده شوند در سه سطح است؛ یک سطح مربوط به خود متن است. که توصیف است. یک سطح در واقع رابطه ی متن با بافت گفتمانی است و سطح دیگر مربوط به رابطه ی متن با بافت اجتماعی اش است. سوالات توصیفی که فرکلاف توصیف می کند خودشان در سه سطح تقسیم می شوند:

۱) واژگان: واژگان واجد کدام ارزشهای تجربی هستند؟ واژگان کدام ارزش های رابطه ای هستند؟ واژگان

واجد کدام ارزشهای بیانی هستند؟ از کدام استعاره ها استفاده شده است؟

۲) دستور (گرامر): ویژگی های گرامی واجد کدام ارزشهای تجربی است؟ ویژگی های دستوری واجد کدام

ارزش های رابطه ای هستند؟ ویژگی های دستوری واجد کدام ارزشهای بیانی هستند؟

۳) ساختارهای متنی: از کدام روابط یا ساز و کار های تعاملی استفاده شده است؟ در درون متن چه

ساختارهای کلان تری دیده می شود؟

اما وقتی می گوید واژگان واجد کدام ارزشهای تجربی هستند منظور چیست؟ فرکلاف می گوید ارزش

تجربی رد پا و سرنخی از روشی به دست می دهد که در آن تجربه ی تولید کننده ی متن از جهان طبیعی یا اجتماعی بازنمایی می شود. ارزش تجربی با محتوا، دانش و اعتقادات سر و کار دارد. پس فرکلاف می گوید که واژه ها در متن می توانند دارای ارزش های تجربی باشند به این معنا که بیانگر بینشی باشند که متن از جهان اجتماعی دریافت می کند.

وقتی می گوید که واژگان دارای ارزش رابطه ای هستند، شبیه همان اصولی است که در پل گی گفته شد

که هر متن دارد یک فضای رابطه ای می سازد. متن و مجموعه ی واژگان و دستور و گرامر اش نشان گر یک نظام معرفتی بود. فرکلاف هم به نوعی دیگر می گوید که هر متن بیانگر بینش متن یا تولید کننده ی متن در باب اجتماع اطراف اش است. ارزش رابطه ای رد پا و سرنخی از آن دست از روابط اجتماعی به دست می دهد که از طریق متن در گفتمان به اجرا در می آید. ارزش رابطه ای با رابطه ها و روابط اجتماعی سر و کار دارد.

وقتی می گوید که واژگان واجد کدام ارزش های بیانی هستند به این معنا است که ارزش بیانی رد پا و

سرنخی از ارزشیابی تولید کننده یا متن از بخشی از واقعیت ارائه می دهد. به همین دلیل فرکلاف می گوید که ارزش

بیانی با فاعل ها و هویت های اجتماعی سر و کار دارد. اینکه آن متن واقعیت ها را چگونه می بیند. خوب می بیند، بد می بیند و یا چه صفتی به واقعیات می دهد. ابعاد معنایی و ارزش های درون متن سرنخی هستند برای اینکه به تجلی های بیانی متن برسیم.

فرکلاف پس از طرح این مباحث که بسیار شبیه به دیدگاه جیمز پل گی می باشد معتقد در سطح بعد باید از این نکات توصیفی فراتر رفت و با ایجاد ارتباط میان یک گفتمان با گفتمان های رقیب هم به بررسی روابط بیناگفتمانی پرداخت و هم گفتمان را در بستر رابطه آن با جامعه و تاریخ و روابط قدرت تحلیل کرد. نظریه پل گی و فرکلاف، هر دو، در توصیف ساختار حاکم بر قطعات زبانی بسیار کارآمد می باشند، با اینحال، نظریه روث وداک با پر کردن خلاء های این دو نظریه ما را به وجوه دیگری از روش تحلیل گفتمان آشنا می کند.

۷) نظریه گفتمان روث وداک

یکی از مهمترین وجوه نظریه گفتمان روث وداک تلاش وی برای روشن نمودن مفهوم گفتمان و ارائه یک تعریف روشن از این مفهوم است. وداک در نظریه خود معتقد است می توان مفهوم گفتمان را در ۷ معنا به کار برد:

- ۱) **یک گفتمان خاص:** چون نژادپرستی، جنسیت گرایی، ملیت گرایی و الخ.
- ۲) **گفتمان با کسره:** او از کسره ی مالکیت استفاده کرده است. گفتمان یک سازمان، سپاه پاسداران، یک گروه خاص، زنان یا مردان، شریعتی، کلیتون. اینکه این گفتمان به چه کس یا کسانی برمی گردد، مهم است
- ۳) **گفتمان صفت دارد:** یک صفت به اضافه ی یک گفتمان. گفتمان امنیتی، جهانی شدن، عدالت خواهی، تعبیر دیگری است.
- ۴) **گفتمان درباره ی:** یک وقتی است که شما گفتمان نژادپرستی دارید، وقتی دیگر درباره ی نژادپرستی گفتمانی دارید. یا گفتمان درباره ی بیکاری، نژادپرستی، عدالت.
- ۵) **گفتمان به علاوه ی یک حالت، یا گفتمان به مثابه ی یک ژانر.** گفتمان تصویری، گفتمان نوشتار، گفتمان گفتار
- ۶) **گفتمان به عنوان یک دستگاه، یا نظام خاطره.** گفتمان به عنوان یک زبان یا یک تصویر.
- ۷) **گفتمان به مثابه ی نظام های خاص زبانی و نظام معانی یا دانش.** به عنوان مثال، گفتمان روانشناسی یا

او یک مفهوم از پیر بردیو گرفته است به نام **filed** یا میدان. میدان در نظریه ی بردیو یعنی تقابل های زندگی. در جامعه شناسی همان طور که می دانیم دو مکتب اساسی هست؛ نظم، تضاد یا منازعه. اولی دورکیمی است و دومی مارکسی. اولی در مورد چگونگی نظم اجتماعی حرف می زند و دومی در مورد چگونگی تحول اجتماعی. دیدگاه ترکیبی در جامعه شناسی، سعی در ترکیب این دو رویکرد دارند. پیر بردیو از کسانی است که این دو را با هم ترکیب می کند. پیر بردیو مفهومی به اسم میدان ساخت که در آن هم نظم هست و هم منازعه. دارای نظم است چون در آن یک سری موقعیت تعریف می شود و قاعده دارند. اما این موقعیت ها با یکدیگر منازعه می کنند. دقیقاً هم بر سر چیزی با یکدیگر منازعه می کنند که ابزار منازعه شان است. مهمترین این ابزار، سرمایه فرهنگی و سرمایه ی نمادین (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی) است. این میدان ها در کنار هم هستند و با دنیای سیاست و اقتصاد ارتباط دارند. در میدان هنر که یکی از مهمترین میدان ها است و بیشتر هم به زبان نزدیک است، مهمترین منازعه میان آوانگاردها و سنتی ها است.

وداک از این مفهوم میدان بردیو استفاده می کند و چون متخصص سیاست است، مساله ی اصلی اش میدان سیاست است. اما اگر از این گذر کنیم، او معتقد است که در هر میدان یک سری کارکرد تعریف می شود. در هر میدان زندگی یک سری کارکرد تعریف می شود. خود وداک در حوزه ی سیاست کار کرده است و همان را مثال می زند. کارکردهایی که در میدان سیاست هست، یکی اش قانون سازی است. کارکرد قانون گذاری. یکی دیگر از مهمترین کارکردهای میدان سیاست، شکل دادن به عقاید سیاسی و خودابرازی است. به اعتقاد وداک یک بخشی از کارکردهای میدان سیاست، تحولات درونی احزاب است. همچنین، یکی دیگر از این کارکردها، تبلیغات سیاست، اجرای سیاست و مدیریت آن است. این میدان ها به زعم وداک، **field of actions** هستند که سیاست را اجرا و احزاب را مدیریت می کنند. این میدان ها را می توان در عرصه های مختلف دید. مثلاً خانواده؛ در میدان خانواده یکی از مهمترین کارکردها، تعریف روابط میان همسران است. کارکردهای دیگر خانواده عبارتند از ایجاد روابط خانوادگی کلان تر، تعریف هویت، تربیت فرزند، درآمدزایی، آموزش، ایجاد پیوندهای فراتر از خانواده. نکته بر سر آن است که هر یک از این کارکردها به زعم وداک، یک سری «ژانر» یا زبان خاص خود را می سازند. مثلاً در تربیت فرزند، احتمالاً مهمترین ژانر گفت و گو است با فرزند. اما مهمترین ژانر در هویت یک خانواده، ویتترین سازی است. ایجاد روابط کلان خانوادگی ممکن است مهمترین ژانرش رفت و آمد باشد. یا جلسات

خانوادگی باشد. مهمانی های هفتگی باشد. در تعریف روابط زناشویی ممکن است گفت و گوی زن و شوهر، انجام کارهای خلاقانه در خانواده باشد. بنابراین، در هر میدان از زندگی کارکردهایی وجود دارد که از زبان یا ژانر زبانی خاص خود برخوردارند و ما با استفاده از این مجموعه شیوه های بیان زبانی کارکردها یا نیازهای خود در هر میدان را برآورده می سازیم. در مرحله بعد روث وداک به طرح این نکته می پردازد که هر ژانر زبانی خود مجموعه ای از متن های زبانی را خلق می کند که در پیوند دقیق با موقعیت های خاص به کارگیری آنها است. به اعتقاد وداک، تحلیل گفتمان به تحلیل این متون می پردازد که خود هر یک مربوط به یک کارکرد خاص در درون یک میدان هستند. وداک بر این باور است که در تحلیل گفتمان مهمترین نکته پرداختن به استراتژی های گفتمانی هر متن است که او آنها را در شش دسته جای می دهد:

(۱) ارجاع و نام گذاری

(۲) پیش بینی

(۳) استدلال ورزی

(۴) بینش،

(۵) چارچوب گفتمانی

(۶) شدت بخشیدن یا تخفیف دادن (تنزل دادن)

وداک پس از طرح این استراتژی های زبانی به تحلیل دقیق استراتژی استدلال ورزی می پردازد تا نشان دهد که گفتمان ها به چه اشکالی سعی در اقناع و توجیه مخاطبان خود دارند. او معتقد است استدلال ورزی های زبانی ما عمدتاً با استفاده از ۱۵ تکنیک زبانی انجام می گیرد که ما با بکارگیری آنها می کوشیم ذهن مخاطبان خود را در کنترل گیریم. این پانزده تکنیک زبانی عبارتند از: مفید بودن (برشمردن مزایا)، مفید نبودن، تعریف و نام گذاری، خطر و تهدید، انسان گرایی، عدالت، مسوولیت، سربار بودن، مسائل مالی، قاطعیت، تعداد، قوانین و درست بودن، تاریخ، فرهنگ، سوء استفاده. پس فارغ از قطعات متن که مهم است، این استراتژی های استدلال ورزی را هم باید مد نظر قرار داد. باید در نظر داشت که نظریه ی وداک مانند نظریه ی پل گی، نظریه ای کلان نیست. بلکه **problem oriented** است. کارکردها را که بیابیم، عملاً به حوزه های متفاوت یک گفتمان دسترسی پیدا کرده ایم.

۸) مباحث نظری بالا چگونه می توانند به کار ما آیند؟

در صفحات بالا، به طرح چندین نظریه گفتمان پرداختیم که هر یک به ما نشان می دادند که اگر هدف یک محقق بررسی ساختار درونی یک گفتمان و دستیابی به ساختار یک گفتمان است باید به انجام چه شیوه های تحلیل زبانی پردازد. یک نکته که در اینجا باید به آن توجه کنید این است که در این درسگفتار من فقط سخن از دو مرحله از یک کار تحلیل گفتمان کامل گفتم. تحلیل گفتمان چنان که قبلا گفتم سه مرحله دارد: الف: تشریح منطق درونی یک صورتبندی گفتمانی که به آن «مرحله توصیف» گفته می شود و انجام آن نیازمند آشنایی محقق با نظریه های زبانشناسی و گرامر می باشد، ب: نشان دادن اینکه این صورتبندی گفتمانی دارای چه معنا یا مجموعه معانی است و این معنا در پیوند گفتمانی با کدام صورتبندی های گفتمانی دیگر شکل گرفته است که به آن می گوئیم «مرحله تفسیر» و انجام آن نیازمند آن است که محقق حتما با نظریه «بینامتنیت» و بررسی روابط بینا گفتمانی آشنا باشد و ج: نشان دادن اینکه چه شرایط اجتماعی زمینه ساز شکل گیری این صورتبندی گفتمانی شده است که به آن می گوئیم «مرحله تبیین» و انجام آن نیازمند آشنایی محقق با نظریه های جامعه شناسی فرهنگ و معرفت می باشد که به ما نشان می دهند چه مکانیسم های اجتماعی زمینه ساز خلق گفتمان ها و جنبش های گفتمانی می شوند. در مباحث بالا ما فقط سخن از دو مرحله نخست گفتیم و تا آنجا که ممکن بود شما را مجهز به دانش لازم برای انجام این دو مرحله کردیم. از نظریه سوسور آموختیم که زبان نه مجموعه پراکنده ای از نشانه ها بلکه نظام نشانه ها است. از سوسور همچنین آموختیم که تنها راه دستیابی ما به جهان همان مجرای نشانه ها و زبان است. بنابراین، باید به یاد داشته باشیم که ما در تحلیل گفتمان نه به تحلیل جهان بلکه به تحلیل نقشه جهان یا نقشه ها از جهان یا جهان در زبان می پردازیم. بی شک، جهان وجود دارد اما ما تنها قادر به تحلیل نقشه جهان یا جهان در زبان و متن هستیم و اصولا جهان جایگاهی وجودی جز زبان ندارد. از سوسور آموختیم که ساختار زبان دارای اهمیت است. همچنین یاد گرفتیم که معنا یک امر اجتماعی و رابطه ای و سلبی است که البته در درون نظام زبان ممکن می شود. باختین بسیاری از نکات سوسور را نقد کرد. باختین به ما نشان داد که معنا یک امر اجتماعی و رابطه ای و سلبی است اما نه در درون نظام زبان چنان که سوسور می گفت بلکه در درون تاریخ کاربرد زبان. باختین دوباره ما را در پیوند با تاریخ پویای زبان قرار داد و نشان داد که برخلاف سوسور ساختارها در درون خود شکاف دارند و دیگر اینکه پارول ها یا کاربردهای زبان

توسط کاربران باعث پویایی ساختار زبان می شوند. باختین نشان داد که زبان جایگاه منازعه معانی و منافع است و زبان یک پراکسیس سیاسی - اجتماعی است. باختین به ما نشان داد که زبان قلمرو تقسیم خیر اجتماعی است و از اینرو همواره مورد توجه قدرت می باشد. قدرت با تکصدا کردن زبان و اعمال پیامدهای خاص این تک صدا بر مردم برای مردم رنج میسازد و وظیفه تحلیل گفتمان آشکار ساختن پیامدهای این تک صدایی است. باختین به ما یاد داد معنا یک امر رابطه ای و حاصل گفتگوی گفتمان هاست و بینامتنیت از فرآیندهای کلیدی در خلق گفتمان های جدید است. هلیدی به ما یاد داد زبان در همه سطوح آن یک پدیده کاربردی است که ما وظیفه تحلیل همین کاربردها را بر عهده داریم. پل گی، فرکلاف و وداک هم به ما نشان دادند که هر قطعه زبانی دارای چه قسمت هایی است و در درون هر یک از قطعات زبان چه کنش هایی انجام می گیرد و از طریق این کنش ها چگونه جهان ما در زبان خلق می شود. در جلسه بعد که جلسه آخر است به مباحث روش شناختی خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که چگونه می توان این مباحث را در یک اسلوب و قالب روشی به کار گرفت و با استفاده از آنها به تحلیل متن پرداخت.

۹) روش تحقیق و روش تحلیل گفتمان

چگونگی طی کردن فاصله میان مباحث نظری مطرح شده در جلسات قبل و بررسی تجربی یک متن مثل متن وصیت نامه شهداء را روش تحقیق به ما نشان خواهد داد. روش تحقیق به ما خواهد گفت که چگونه می توان گزاره های نظری را به یک پژوهش تجربی درباره یک موضوع تبدیل ساخت. از اینرو، روش تحقیق یک امر قراردادی ثابت که همه محققان مجبور به تکرار آن باشند نیست. روش تحقیق یک موضوع خلاقانه در هر پژوهش است که بنا به ماهیت گزاره های نظری و ماهیت داده های تجربی آن تعیین می شود. هر پژوهش ترکیبی از یک سناریو یا قصه نظری و یک سناریو یا قصه تجربی است. روش تحقیق به شیوه ای خلاقانه به ما می گوید که چگونه می توان قصه نظری یک پژوهش را تبدیل به یک قصه تجربی در عالم واقعیت کرد. بنابراین، ما هم باید در هر پژوهش بکوشیم روش تحقیقی را به کار گیریم که به ما بگوید چگونه می توان قصه نظری این پژوهش را به یک قصه تجربی در دنیای واقعیت داده ها تبدیل کرد. روش تحقیق پیشنهادی من ترکیبی از منطق روش شناختی حاصل از مباحث گفتمانی روٹ وداک و جیمز پل گی و فرکلاف خواهد بود که در ادامه به توضیح آن خواهیم پرداخت. اما پیش از

توضیح روش تحلیل داده ها اشاره به چند نکته دیگر از قبیل نوع تحقیق، نوع داده ها، و شیوه گردآوری داده ها در تحقیقات تحلیل گفتمانی ضروری است. دقت کنید شما در تحقیق خود باید همانند آنچه در ادامه می گوئیم به خوبی نشان دهید که نوع تحقیق شما چیست، نوع داده های شما چگونه است، روش گردآوری داده های شما چیست و در نهایت نشان دهید که روش تحلیل داده های شما چیست. این نکات را به همین شیوه ای که می گوئیم با دقت بنویسید تا متهم نشوید که تحلیل گران گفتمان ذهن مشوش و بی نظم دارند:

۹-۱) روش تحقیق

۹-۱-۱) نوع تحقیق

این پژوهش از نوع پژوهش های توصیفی- اکتشافی است که در مقام دستیابی به قصه تجربی حاصل از تحلیل داده هایش از روش تحلیل گفتمان بهره خواهد گرفت.

۹-۱-۲) نوع داده ها

چنانکه پیش از این گفته شد ، داده های این پژوهش از جنس داده های متنی هستند. داده های متنی مزبور عبارتند از متن مثلاً ۲۲۴ مورد وصیت نامه شهداء آموزش و پرورش استان فارس که در دفاع مقدس به رشته تحریر درآورده اند. شهداء مزبور از پایگاه اجتماعی متفاوتی برخوردار بوده اند، در جبهه های متفاوتی جنگیده اند، و به اشکال متفاوت به شهادت رسیده اند. با اینحال، آنچه در کانون پژوهش ما جای دارد متن های تولید شده توسط این شهداء است که مجموع آنها گفتمان این شهداء را شکل می دهد. دستیابی به ساختار یا صورتبندی همین گفتمان هدف این پژوهش است.

۹-۱-۳) روش گردآوری داده ها

داده هایی از جنس داده های پژوهش های گفتمانی را عموماً می توان در کتابخانه ها یا بانک های اطلاعاتی جستجو و بدست آورد. از اینرو، شیوه گردآوری داده های این پژوهش همان روش معمول اسنادی و جستجو در مراکز آرشیو و انباشت اسناد و داده های متنی است.

۹-۱-۴) روش تحلیل داده‌ها؛ روش توصیف و تفسیر بکار گرفته شده

چنان چه پیش از این گفته شد روش تحلیل گفتمان پیشنهادی ما ترکیبی از روش تحلیل گفتمان روٹ و داک، پل گی و فرکلاف خواهد بود. با ترکیب عناصر مفهومی ارائه شده توسط این سه صاحب‌نظر بحث روش تحلیل گفتمان می‌توان به خوبی به شناخت از عناصر اصلی یک گفتمان، نوع روابط میان این عناصر و در نهایت ساختار یا صورتبندی درونی یک گفتمان دست یافت و نشان داد چه نظمی بر این گفتمان حاکم است. ما از روش و داک تاکید می‌کنیم بر مفهوم field یا میدان‌های زبانی، به همراه این نکته که هر field یا میدان زبانی مرکب از چندین function یا کارکرد است و هر یک از این کارکردها با «ژانر» (نوع) زبانی خاص خود همراه است، را وام گرفته ایم. بنابراین، در اینجا، در برخورد با داده‌های متنی یا همان وصیت نامه شهداء به عنوان یک field یا میدان زبانی رفتار می‌شود که مرکب از کارکردهای متفاوت و ژانرهای زبانی مربوط به آنها می‌باشد. محقق پس از انجام این کار و جای دادن مجموع داده‌های موجود در کارکردهای متفاوت و تعیین قطعات زبانی مربوط به هر یک از این کارکردها، با کمک روش تحلیل گفتمان پل گی و فرکلاف به شناسایی اجزاء کلیدی هر ژانر زبانی و روابط موجود میان آنها می‌پردازد. جیمز پل گی در دو کتاب متاخر خود با نام‌های "درآمدی به نظریه و روش تحلیل گفتمان" (۲۰۰۵) و "تحلیل گفتمان: یک جعبه ابزار" (۲۰۱۱) از روش تحلیل گفتمان پیشنهادی خود سخن گفته است. بنا به روش پل گی هر متن زبانی مرکب از «شش قسمت» است که در آن بنا به «هفت عمل زبانی» که زبان آنها را انجام می‌دهد، واقعیت خلق می‌گردد. به اعتقاد پل گی، مجمع عناصر زبانی و روابط زبانی موجود در یک متن همان عناصر و روابطی هستند که این هفت عمل زبانی را انجام می‌دهند. اگر در تحلیل یک متن بتوانیم این هفت کنش زبانی و عناصر و روابط زبانی که این کنش‌ها را عملی می‌سازند را شناسایی نماییم در واقع توانسته ایم به تحلیل گفتمان توصیفی یک متن بپردازیم.

پل گی شش قسمت هر متن زبانی که در واقع یک متن از مجموعه آنها خلق می‌شود را چنین بر می‌شمارد:

- ۱- زبان اجتماعی: منظور از زبان اجتماعی زبان مربوط به هر موقعیت اجتماعی از قبیل استاد بودن، پزشک بودن، سیاستمدار بودن، رزمنده بودن و... است که فرد بر مبنای منطق آن موقعیت سخن می‌گوید. البته زبان

های اجتماعی می توانند مرکب از چند موقعیت باشند. مثلا یک رزمنده در وصیت نامه خود گاه می تواند از منظر یک سرباز نظام سخن بگوید، گاه می تواند با اتخاذ جایگاه یک فرزند از زبان اجتماعی یک فرزند سخن بگوید، یا گاه می تواند با اتخاذ موقعیت یک معلم از زبان اجتماعی یک معلم سخن بگوید.

۲- گفتمان با D بزرگ: منظور از این بخش متن مجموعه ابعاد زبانی و غیر زبانی یک متن مثلا کنش های انسانی و یا دیگر ابعاد نهادی زندگی است که در یک گفتمان از آنها سخن گفته میشود. پل گی گفتمان با دی بزرگ را از گفتمان با دی کوچک discourse که صرفا بیانگر ابعاد زبانی یک متن است جدا می سازد.

۳- مکالمات: منظور از مکالمات آن بخش از یک متن است که اشاره به مسائل روزمره موجود در گفتمان مردم عادی دارد. مثلا زمانی که یک رزمنده از مشکلات اقتصادی یا باورهای دینی مردم سخن می گوید در واقع او به تکرار دغدغه های روزمره مردم میپردازد که مردم در زندگی روزمره خود از آن سخن می گویند.

۴- بینامتنیت: منظور از بینامتنیت آن بخش از متن است که اشاره به گفتمان های دیگر موجود در جامعه دارد. مثلا زمانی که یک رزمنده به استفاده از یک آیه قرآن یا یک بیت شعر یا سخنی از رهبر جامعه در متن وصیت نامه خود می پردازد به طور آشکار به رابطه متن خود با متون دیگر اشاره دارد یا زمانی که رزمنده ای در متن وصیت نامه خود از جملاتی همچون «عده ای معتقدند.....» استفاده می کند او در واقع اشاره به وجود یک گفتمان دیگر میکند یا زمانی که میگوید گروهی از سیاسیون معتقدند یعنی گروهی و صدایی دیگر وجود دارد که من الان دارم سخن و گفتمان آنها را بازگویی میکنم و در مقابل آن موضع میگیرم.

۵- زبان خاص: منظور از زبان خاص آن بخش از یک متن است که در یک موقعیت خاص به یک موضوع خاص می پردازد. یعنی مثلا یک رزمنده به طور خاص به بحث درباره میدان جنگ و مسائل آن پردازد.

۶- الگوهای نمادین: منظور از الگوهای نمادین انگاره های فرهنگی کلان حاکم بر متن و اجزا آن است. مثلا زمانی که یک رزمنده به هنگام نقل سخنی از امام خمینی به او احترامی در حد یک معصوم قائل می شود

یعنی در ناخودآگاه ذهنش امام را با معصومین یکسان می‌انگارد. یا مثلاً زمانی که از شهر مشهد سخن می‌گوییم بلافاصله بعد از آن از کلمه مقدس استفاده می‌کنیم.

جیمز پل گی پس از برشمردن قطعات یک متن معتقد است در درون هر قطعه متن ما با انجام هفت عمل زبانی روبرو هستیم. بنا به نظریه پل گی زبان تنها در پی انتقال اطلاعات نیست بلکه زبان به انجام کنش‌های متفاوت می‌پردازد که وی آنها را چنین برمی‌شمارد:

۱- اهمیت بخشیدن: در متون همواره به بخش یا بخش‌هایی از واقعیت اهمیت بیشتری بخشیده می‌شود. مثلاً ممکن است یک رزمنده در وصیت‌نامه خود بر اطاعت از رهبری یا زندگی کردن در قالب ارزش‌های اسلامی تأکید نماید. فرکلاف از این نکته به عنوان «ارزش تجربی» کلمه‌ها سخن می‌گوید. منظور وی از ارزش تجربی کلمه‌ها این است که کلمه‌ها کدام یک از ابعاد واقعیت و باورها و اعتقادات مربوط به آن را برجسته و عمده می‌سازند.

۲- عمل و کنش‌های متفاوت: متون زبانی هم خود می‌توانند کنش انجام دهند و هم در آنها از کنش‌های متفاوت سخن گفته می‌شود که عمدتاً بیانگر بعد تجویزی یک گفتمان است. به عبارت دیگر در درون گفتمان‌ها همواره بر مجموعه‌ای از کنش‌ها تأکید می‌شود. مثلاً ممکن است یک رزمنده دائم از کنش اطاعت از فرامین الهی سخن بگوید. گاه نیز صرفاً یک واژه یا جمله خود کنش است. مثلاً وقتی فردی می‌گوید قسم می‌خورم در واقع در حال انجام کاری است چون قسم خوردن هم بیان‌کاری است و هم خود آن کار یعنی قسم خوردن.

۳- هویت‌سازی: زبان همواره هویت می‌سازد. در متون همواره سعی بر دادن هویت به برخی موضوعات می‌شود. مثلاً زمانی که یک رزمنده از هم‌زمان خود به عنوان «حر» نام می‌برد و به آنها هویتی همچون حر می‌دهد یا اینکه مادر خود را در جایگاه حضرت زینب (ع) می‌نشاند، با هویت‌سازی از طریق زبان روبرو هستیم. فرکلاف از این نکته به عنوان «ارزش بیانی» کلمه‌ها سخن می‌گوید. منظور وی از ارزش بیانی کلمه‌ها این است که کلمه‌ها به خلق چه هویت‌های اجتماعی، بویژه هویت‌های فاعلی، می‌پردازند.

۴- سیاست: به اعتقاد پل گی سیاست یعنی تقسیم خیر اجتماعی در درون زبان. گزاره های زبانی میتوانند برای یک واقعیت ارزش و اهمیت قائل شوند یا آن را از یک ارزش و امتیاز محروم کنند. مثلا به تفاوت این دو جمله نگاه کنید: فرماندهان جنگ در اطاعت از رهبری کوتاهی می کنند/ فرماندهان جنگ گاه ممکن است در اجرای فرامین رهبری دچار خطا می شوند اما کاملا مطیع رهبری هستند. در جمله نخست فرماندهان جنگ به عنوان کسانی که در عمل خود کوتاهی می کنند تصویر می شوند که باید وظیفه یا امتیاز فرماندهی را از آنها گرفت. برعکس، در جمله دوم فرماندهان جنگ اگر چه به عنوان افرادی تصویر می شوند که گاه در اجرای فرامین رهبری خطا می کنند، آنها در اطاعت کامل از رهبری هستند و نمی توان آنها را از امتیاز فرماندهی محروم کرد.

۵- ایجاد روابط انسانی: در درون هر متن میان انسانها ایجاد رابطه های مثبت و منفی میشود. مثلا زمانی که یک رزمنده از رابطه بین خود با رهبر، با هم‌رزمش، با خانواده، فرزند، دوستان یا افراد دشمن سخن می گوید. فرکلاف از این نکته به عنوان «ارزش رابطه ای» کلمه ها سخن می گوید. منظور وی از ارزش رابطه ای کلمه ها این است که کلمه ها به خلق چه روابط اجتماعی در درون زبان یا متن می پردازند.

۶- ایجاد پیوند میان چیزها: در درون هر متن میان اشیا یا چیزها (به جز انسانها که در بند پنج از آن سخن گفته شد) یا میان اشیا و انسان ها ایجاد پیوند میشود. مثلا زمانی که یک رزمنده از رابطه اش با آفتاب، با اسلحه اش، با پلاکش یا با قمقمه اش سخن می گوید.

۷- خلق یک نظام زبانی- معرفتی: همه متون در نهایت به خلق یک نظام معرفتی میپردازند و احتمالا آن را برتر و مفیدتر از دیگر نظام های معرفتی معرفی میکنند. مثلا ممکن است متنی در نهایت از خود یک متن متعلق به گفتمان علمی، یا گفتمان دینی، یا گفتمان ایدئولوژیک بسازد و زبان خود را برتر از دیگر گفتمان ها بداند. ما در ادامه این پژوهش، بنا به همین روش به تحلیل داده های متنی خود یعنی متن وصیت نامه شهداء میپردازیم و نشان میدهم متن وصیت نامه شهداء از چه مولفه های فرمی و محتوایی خلق شده و چه روابطی میان این مولفه ها برقرار است.